

بر همین اساس ابتدا به هستی شناسی فلسفه ویتگنشتاین می‌پردازیم که در آن یک نگرش اتمیتی را، تحت تأثیر راسل ارائه کرده است. اما قبل از آن باید متذکر شویم که هستی شناسی ویتگنشتاین متضمن یک رشته قضایای تجربی ریست بلکه این قضایا بر خاسته از نگرشهای شهودی اویند که از ساختار و ماهیت زبان استنتاج کرده است. این قضایا بیانگر این مطلب هستند که اگر قرار است قضیه یا جمله خبری با معنایی وجود داشته باشد، در آنصورت عالم باید چگونه باشد به عنوان یکی از مهمترین عناصر هستی شناسی فلسفه ویتگنشتاین، این یا ابژه های بسیط هستند که نهای ترین و بسیط ترین مؤلفه های عالم را تشکیل می‌دهند. ویتگنشتاین هیچ نمونه ای از این اعیان را ذکر نمی‌کند و به جهل خود نسبت به چگونگی و ماهیت آنها اعتراف می‌کند. اما معتقد است که وجود آنها لازم و ضروری است و این ضرورت وجود آنها را از ماهیت زبان و تعیین معنای گزاره ها استنتاج می‌کند به این ترتیب که در تعلیل گزاره ها برای کشف صورت منطقی حقیقی آنها و کشف معنای آنها، تعلیل یابد به پایانی برسد، امکان ندارد که تحلیل تا بی نهایت ادامه یابد. از آنجا که هر تحلیلی به گزاره های بنیادین منتهی می‌شود که مرکب از اسامی یا نامهایند، لذا باید چیزهای بسیطی وجود داشته باشد که، این نامها مطابق باشند. حال اگر این اعیان بسیط وجود نداشته باشد در آنصورت این گزاره ها بدون مرجع و در نتیجه بی معنا خواهند بود. از سوی دیگر از آنجایی که معنای همه گزاره ها در نهایت مبتنی بر معنای گزاره های بنیادین است. حال اگر گزاره های بنیادین بدون مرجع و بی معنا باشد و در آنصورت همه گزاره ها بی معنا خواهند بود و هیچ

گزاره معنا درای وجود نخواهد داشت اما این نادرست است لذا ایمان باید وجود داشته باشند مهمترین مشخصه هستی شناسی ویتگنشتاین نگاه اتمیتی او به عالم است، همانطور که این نگاه اتمیتی را در باب زبان نیز دارد. در واقع سعی و تلاش اصلی ویتگنشتاین این است که همه عالم و هم زبان را به عناصر و مؤلفه های بنیادینشان تقلیل دهد و بر اساس نظریه تصویری، تناظر یک به یکی میان عناصر عالم و زبان بر قرار سازد که بر طبق این متناظر، عناصر و مؤلفه های زبان بیانگر و تصویرگر عناصر و مؤلفه های عالمند. بر اساس نگرش اتمیتی ویتگنشتاین عالم به مجموعه واقعیتها(فاکتها) یا واقعیتها تقلیل می یابد (گزاره ارساله) به جای نظریه اتمیتی و سنتی در مورد عالم که عالم را مجموعه ای از ابژه می داند فاکتها (واقعیتها)، حالت های امور واقع موجود هستند. (رساله. Z) و حالت های امور واقع به نوبه خود ترکیب هایی از ابژه ها هستند این ابژه مابسقرین عنصر را تشکیل دهنده عالم می باشند ک به روش های گوناگون و معینی با یکدیگر ترکیب می شوند و حالت های امور واقع را ایجاد می کنند اما ترکیب آنها با یکدیگر بر طبق خصوصیات منطقی و ذاتی شان صورت می گیرد و به واسطه خصوصیات منطقی و ذاتی است که امکانات و احتمالات ترکیب با ابژه های دیگر تعیین می شود

ویتگنشتاین توضیح این نگرش اتمیتی را در ابتدای رساله آورده است که بر طبق آن، عالم را «مجموعه تمام چیزهایی که واقعیت دارد» (گذاره ارساله) تعریف می کند و در توضیح این گزاره می گوید: «جهان مجموعه واقعیتها است و نه مجموعه ی چیزها.» (رساله منطقی - ۱/۱) در اینجا تطابق ساختار زبان و ساختار عالم کاملاً هویدا است زیرا

همانطور که ویتگنشتاین جهان را مجموعه واقعیتها می داند و نه مجموعه چیزها، زیان را نیز مجموعه گزاره ها می داند و در نظریه زبانشناختی خود واحد بنیادی معنا را جمله می داند نه واژه، «واقعیت از واقعیت امر تشکیل شده است و انباشته از «چیزها» نیست یعنی جهان فراهم آمده از چیزهای پراکنده و بی ربط و جداگانه نیست بلکه مجموعه اشیای به هم مرتبط است بنابراین به جای جستجو از مدلول اسامی باید به نسبت میان آنها توجه کنیم و از سازگاری و ناسازگاری قضایای به وی در بر دارنده این سنتها با عالم خارج سخن بگوئیم.»

بنا به گفته وی علت آنکه عالم را مجموعه واقعیتها می داند، این است که در این کل واقعیتها نیز که هر آنچه را که مورد است، مشخص می کنند، و نیز هر آنچه را که مورد نیست ها وارد، و نیز یکی از مفسران رساله منطقی مختلفی در کتابش با عنوان در آمدی بر رساله درباره علت اینکه ویتگنشتاین عالم را مجموعه امور واقع می داند، نه مجموعه اشیاء می گوید: «اگر بگوئیم عالم مجموعه ای از اشیاء است، نحوه تألیف وجود شکل اشیاء را سکوت گذاشته ایم. اشیاء فقط به صورت عناصر مقدمه امور واقع وجود دارند.. به همین دلیل است که عالم نه فقط از اشیاء تشکیل شده است و به اعتباری نه فقط مجموعه ای از امور واقع است بلکه عبارتست از امور واقع منطقی.» همانطور که ملاحظه کردیم، ویتگنشتاین در تعریف عالم میان «امر واقع» و «شی» یا ابژه قائل می شود. اما باید بگوئیم که هر چند او میان آنها تمایز قائل می شود و امر واقع را بین شی نمی داند با این حال ارتباطی میان آنها بر قرار است. برای فهم بهتر این امر باید آنچه که ویتگنشتاین از

این دو واژه در نظر دارد توجه کرد. منظور ویتگنشتاین از «شیء» هما اشیاء عادی و فیزیکی که موضوع تجربه روزمره هستند. از قبیل میز، سنگ، تخته و .... نیست زیرا طبق نظر ویتگنشتاین «شیء یا عین» که جزء متناظر آنها و زیان همان اسامی یا نامها هستند، بسیط می باشند مرکب از اعیان دیگر نیستند و برای درک معنای آدم آنها نیازی به اسامی ساده تری نیست و اسامی این اعیان بسیط را می توان بی واسطه دریافت، در حالی که اشیاء و اعیان فیزیکی پیرامون ما که موضوع توبه روز مره ما هستند، از نظر ویتگنشتاین مرکب هستند و اسامی آنها را می توان با اسامی ساده تری توصیف و تحلیل کرد و معنایشان را به این اسامی ساده باز گرداند. ویتگنشتاین معتقد است که این اشیاء بسیط را نمی توان توصیف کرد، تنها شیوه ای که می توانیم زبان را برای مکاتب از آنها استعمال کنیم نامیدن آنها ست علت اینکه نمی توانیم آنها را توصیف کنیم این است که اگر بخواهی آنها را وصف کنیم، باید به مولفه هایشان یا اسامی خاص دیگر تحلیل کنیم، اما این امکانپذیر نیست زیرا آنها بسیط هستند و مرکب نمی باشند در زبان نیز عنصری زبانی متناظر با ابژه ها که همان اسمها یا نامها هستند، نیز بدین گونه اند. این عنصر ابتدای زیان تعریف ناپذیر است و این تعریف ناپذیری آن نشان می دهد که این عنصر صرفاً به واسطه ی ارتباطش با چیزی که معرف و بیانگر آن است معنا دارد و در کسب معنا نیازی به اسامی دیگر ندارد.

از سوی دیگر، این اعیان بسیط هیچگونه خصومت و ویژگی ندارند که بر اساس آنها، بتوان آنها را وصف کرد. زیرا اگر خصوصیتی داشتند در آنصورت نمی توانستند بسیط

باشند و از آنجایی که هیچگونه خصومتی ندارند لذا تفسیری در آنها نسبت به این خصوصیات صورت نمی گیرد حتی نمی توان فرض کرد که این ابژه از مزبور به عدم تغییر می کند زیرا وجود ابژه از قبل در کاربرد نام متناظر با آن فرض می شود بر اساس همین بساطت و عدم تکرب ابژه از خصوصیات است که یکی از مفسران اندیشه های ویتگنشتاین، دانالدهاوسون می گوید: «ظاهراً هر ارزشی از شیء همان است. که ارسطو از جوهر نقیص اراده می کرد، جوهر بر اساس این نظر، ضرورتی منطقی، جوهر یک چیزی همان است که همه ی اوصاف آن چیزی عارض آن اند. هر آنچه درباره «X» بتوان گفت..... منطقاً متمایز است از «X فی نفسه» یعنی همان ناشناخته و جوهری بود در عالم واقع، که ما به ازاء اسم «X» در زبان است. ویتگنشتاین در مورد «بساطت ایمان» دقت بسیار زیادی داشت و حتی از راسل دقیقتر بود، به نظر او «به اعتباری می توان گفت ابژه ها بدون رنگ هستند» (رساله (۲/۰۲۳۲) اما راسل جملاتی همچون «این سفید است» را قضیه ای بنیادین می داند که متضمن یک فاکت بسیط است، ویتگنشتاین این نظریه ی راسل را نمی پذیرد و معتقد است رنگها نمی توانند بسیط باشند زیرا بر اساس نظر وی، فاکتهای اتمی که مرکب از اعیان بسیط هستند «منتقل از یکدیگر هستند، و از بوریا بنور یکی وضعیت امر نمی توان بوریا بنور وضعیت امر دیگری را استنتاج کرد.» (رساله ۲-۲/۰۶۱) اما این شرط در مورد رنگها تحقق نمی یابد زیرا از گزاره ی «این سفید است» می توان گزاره ی «این قرمز نیست» را استنتاج کرد (رساله ۶/۳۵۷) و این نشان می دهد که رنگها بسیط نیستند و قضایایی که در مورد آنهاست نیز به طور کامل

هنوز تحلیل نشده اند. خود ویتگنشتاین هیچ نمونه ای را از این اعیان بسیط و همچنین گزاره های ابتدایی که مرکب از اسامی متناظر با این ایمان بسیط است. ارائه نمی کند و در زمان نگارش عقیده داشت که هر چند در وجود این اعیان شکی نیست اما نمی توان ماهیت و چگونگی آنها را فهمید همانطور که قبلاً گفتیم وجود آنها را بطور پیشینی نه تجربی از ماهیت زبان و تعیین معنای گزاره ها استنتاج می کند «تعیین»؟؟ این امر است که «ایمان و واقعیت نیز در این سطح اسامی [قسمت میان ای ساده و اعیان بسیط] قرار می گیرد.»

اما هر چند ویتگنشتاین معتقد است که نمی توان درباره چگونگی اعیان بسیط سخن گفت، اما این اعیان بسیط و ثابت را جوهر عالم می داند (رساله ۲/۰۲۱ که از ترکیب این عناصر ثابت، صور خارجی متغییر، یعنی حالات و اوضاع امور پدید می آیند) احتمال دارد که ویتگنشتاین این امور را به عنوان یک شرط ضروری وجود بقایا و اوضاع و حالات اشیاء که قضایا با آنها صادق و کاذب می شوند، درک و استنباط کرده باشد با این «امور» است که ثبات تفدیین می شود، ثباتی که اگر نبود نمی توانستیم هیچ چیز درباره ی عالم بگوئیم.»

«امر واقع» بر خلاف شی یا ابژه امر بسیطی نمی باشد، بلکه مرکب است و عناصری که آن شیء مرکب را می سازند به هیأت تألیفشی در می آید ولی می توانستند به صورت دیگری نیز ترکیب شوند. به همین خاطر است که «امر واقع» را همان ارتباط های ممکن (نه ضروری) میان اشیاء یا اعیان می داند که وجود بالفعل و تحقق عینی یافته اند. از آنجایی

که عالم نیز مرکب از این امور واقع است و این امور واقع نیز ارتباط های ممکن میان اشیاء هستند لذا هیچ ضرورتی در جهان وجود ندارد و نمی توان وجود یک وضعیت امر را از وجود وضعیت امر کاملاً متفاوت دیگری استنتاج کرد، به همین اساس است که دیگر نمی توانیم استنتاج به وضعیت امور آینده داشته باشیم و ویتگنشتاین به وضوح می گوید که دیگر نمی توانیم بدانیم که آیا خورشید فردا طلوع خواهد کرد یا نه (رساله ۶/۳۶۳۱۱) (از آنجایی که امور واقع، ارتباط های ممکن میان اشیاء هستند، گزاره های حقیقی زبان نیز که تصویرگر این امور هستند صرفاً این را می گویند که اشیاء چگونه اند، نمایی که چگونه باید باشند و لذا استنتاج گزاره های حقیقی از یکدیگر نیز امکان ندارد مگر اینکه ارتباط در وی و ساختار بین آنها وجود داشته باشد.

در زمینه ی اینکه چگونه ارتباط های ممکن در امور واقع صورت می گیرد و ویتگنشتاین قائل به یک صورت منطقی برای هر ابژه ای می شود و می گوید هر ابژه صورت منطقی خاصی دارد که به واسطه ی آن، تنها امکان ترکیب با ابژه های خاص دیگر را دارد. و تنها به لحاظ همین ارتباط های ممکن که بار دیگر ابژه ها و اشیاء دارد می توان آن را در نظر گرفت وگرنه به تنهایی نمی توان یک شیء یا ابژه را در نظر گرفت (جائیکه نمی توان موضوعهای فضایی را بیرون از فضا و موضوعهای زمانی را بیرون از زمان ببیندیشیم، به همانگونه نمی توانیم هیچ موضوعی را جدای از امکان پیوندش با موضوعهای دیگر به اندیشه آوریم) (رساله ۲/۰۱۲۱) اما امکان ترکیب و ارتباط یک ابژه ی دیگر در یک وضعیت امر ذاتی آن است. از جمله ذایات هر چیز این است که آن

چیز امکان وقوع در وضع امور ممکن خاصی را دارد( همانطور که از ذاتیات کلمه) این است که در ترکیبهای گوناگون گزاره می تواند واقع شود.) ویتگنشتاین علاوه بر اینکه برای شیء در یک صورت منطقی قائل است، صورت منطقی عالم را نیز مطرح می کند که این صورت منطقی عبارت است از روابط میان اشیاء صورت منطقی عالم را به صورت منطقی زبان مشترک می داند که به واسطه ی همین اشتراک در صورت منطقی است که زبان می تواند عالم را بازنمایی کند. این صورت منطقی امر واقع (عالم) بر حسب اقسام اعیان و اشیایی که مقوم امر واقع هستند تعیین می شود. ماهیت و نوع عین حاکم بر وضع اموری است که در آن یافت می شود و علم به این عین به معنای علم به صحت وضع امور و قضایای بنیادینی است که نمایانگر وضع امور است. ویتگنشتاین به دو نوع «امر واقع» قائل بود که یکی امر واقع مولکولی (Sachlagen) است و دیگری امر واقع اتمی (Sachverhalten) است که امور واقع مولکولی حاصل ترکیب آنها هستند و به آنها تحلیل اند. امر واقع اتمی که هسته ی نخستین جهان است «ترکیبی از اشیاء» (رساله ۲/۰۱) است اما وضع مواقع اتمی صرف انبوهی از اشیاء نیست بلکه بین این اشیاء در یک وضع اتمی روابط ویژه ای بر قرار است اجزاء متناظر زبان با این امور واقع اتمی گزاره های بنیادین هستند که مرکب از اسامی به عنوان معرفهای ابژه ها می باشند و همانطور که وضع واقع صرف مجموعه ای از اشیاء نیست، گزاره نیز صرفاً انبوهی از کلی نیست (رساله ۳/۱۴۱) بلکه بین کلمات یک گزاره روابط ویژه ای بر قرار است.)

ویتگنشتاین متأخر



ویتگنشتاین تحت تأثیر انتقادات و اعترافات که بر او وارد شد و همچنین بر اثر تأملاتی که خوروی در طول دوره میانی بر اندیشه های دوره اولیه خود انجام داده بود پی به نادرستی برخی از آنها برد و به همین خاطر برای بار دیگر تصمیم گرفت تا فعالیت فلسفی خود را از نو آغاز کرده و به اصطلاح آنچه که در گذشته مطرح کرده بود بپردازد. لذا در سال ۱۹۲۹ برای از سرگیری تحقیقات فلسفی و تدریس به کمبریج بازگشت در دوره دوم فعالیت فلسفی اش به نقد آراء دوره اول خود می پردازد و به همین خاطر پیشنهاد می کند که مهمترین اثر دوره دوم، پژوهشهای فلسفی، را در زمینه رساله منطقی فلسفی اشت مطالعه کنیم. اما همانطور که گفتیم در این دوره نه تنها انتقاداتی را بر رساله وارد نمی کند بلکه این انتقادات در واقع نقدی است بر مکاتب و نظریات پیشین که تا حدودی رساله از آنها الهام گرفته است و یا نکاتی را به طور مشترک با آنها دارا می باشد از میان آنها می توان آگوستین را ذکر کرد که کتاب پژوهشها با نقل قولی از او آغاز می گردد و در ادامه نادرستی سخن او اثبات می گردد. او همانطور که Andrew Lilico «ویتگنشتاین و نظریه آگوستین درباره زبان» می گوید اعتراض ویتگنشتاین به نظریه زبان آگوستین یک اعتراض نادرست بر علیه نظریه زبان نیست که هیچ فیلسوف مهمی به آن قائل نبوده است. بلکه او بنای نظریه ای را به تدریج تضعیف می کند که نظریات نادرست معاصران او بر مبنای آن نعطاره شده است. نظریه ای که آنها از اسلامشان به ارث برده اند» که از جمله می توان به راسل و فرگه و حتی به ویتگنشتاین متقدم اشاره کرد اما علاوه بر انتقادات آثار دوره متأخر ویتگنشتاین آراء و نظریات جدیدی را نیز مطرح

می کند که بسیار مهم و قابل ملاحظه اند. اما در ابتدا به بحث و بررسی انتقادات ویتگنشتاین بر آراء اولیه اش و آراء پیشنهادش می پردازیم و سپس به بررسی نکات جدیدی که ویتگنشتاین در باب زبان مطرح کرده است می پردازیم.

نقد تنز جوهر گرایانه:

مهمترین انتقاداتی که ویتگنشتاین در دوره دوم مطرح می کند متوجه تنز جوهر گرایانه است که او نسبت به زبان اتخاذ کرده است بر حسب این نگرش جوهر گرایانه او موقعیت زبان را تصویر واقعیت مورخی می کند و معتقد است جملات معنا دار جملاتی هستند واقعیت را باز نمایی می کند. این نگرش جوهر گرایانه از تنوع و کثرت کاربردهای زبان غفلت می کند و تنها کارکرد زبان را وصف، اخبار و گزارش می داند و دیگر «بازیهای لغوی» که وصف و گزارش اخبار نمی کنند را زبان محسوب نمی کند و جملاتی را نیز که چنین نمی کند را جمله نمی داند از نظر ویتگنشتاین متأخر این نگرش جوهر گرایانه درباره زیان درست نمی باشد و حاصل یک الزام پیشینی است در صورتیکه روش مشاهده و تحقیق را در پیش گیریم و به توصیف موارد و نمونه های کاربرد زبان پردازیم خواهیم دید که می توان از زیان کاربردهای گوناگون را داشته باشیم درست همانطور که می توان از ابزارها کاربردهای متنوعی را بر حسب نیازهای خود داشته باشیم. درست همانطور که اگر در توضیح کاربرد پیچ گوشتی بگوئیم ابزاری است که برای پیچاندن و محکم کردن پیچ و مهره ها به کار می رود توضیح نادرستی را ارائه دادیم زیرا این ابزار را به عنوان مثال می توان برای باز کردن درهای قوطی و بستن ویا

بازکردن درها و پنجره ها به کار برد. اگر ما نیز در توضیح زبان بگوئیم زبان ابزاری برای توصیف وضعیت های امور است تعریفی نادرست را ارائه کرده ایم زیرا «پرسیدن، دستوردادن، لطیفه گفتن، قصه گفتن، معما طرح کردن و ..» نیز از موارد کاربرد زبان است و نمی توان تمامی این کاربردها را در طرحی خلاصه دار مطرح کرد و آن را به عنوان ذات با ماهیت مشترک همه زبانها معرفی کرد. مهمترین اصطلاحات فلسفه اخیر ویتگنشتاین، یعنی مفهوم «شبهات خانوادگی» و «مفهوم در بازی های زبانی» بر علیه این تز جوهر گرایانه عمل می کنند.

علاوه بر این مناظر به اولیه خود را در باب معنی واژه ها را نیز مورد نقد قرار می دهد و معتقد است که این نظریه با مشکلات فراوانی روبرو می گردد که مهمترین آنها غلط معنی یک واژه با حامل آن است انتقادات مطرح شده بر این نظریات در بخش نظریه کاربردی به طور مفصل مطرح گردیده است.

نقد «شکل عامم گزاره های و زبان ایده آل»

یکی از نظریاتی که ارتباط تنگاتنگی با تنز جوهر گرایانه و نظریه تصویری دارد، ایده «شکل عام گزاره ها ست» و با تبع ارائه یگانه ثابت منطقی است که عملکرد سه ثابت منطقی دیگر را انجام می دهد. ویتگنشتاین در باب دلیل ارائه آن می گوید: «وجود شکل عام گزاره ای را این واقعیت ثابت می کند گزاره ای نمی تواند باشد که نتوان شکل آن را پیش بینی کرد. شکل عام گزاره عبارتست از: (واقعیت) امر چنین و چنان است» (رساله ۴/۵) اما ویتگنشتاین این نظریه را در دوره دوم رد کرده و مخالف خود را با آن با تحت

سؤال قرار دادن این ایده آشکار می‌سازد: «چیزها اینجور هستند» - چگونه می‌توانیم بگوییم که این شکل عام گزاره است (بند ۱۳۴ پژوهشها) و می‌گوید اگر ما این عبارت را بعنوان شکل عام گزاره‌ها تلقی کنیم در آنصورت دیگر وجوه گزاره را نادیده خواهیم گرفت. (بند ۱۳۶ پژوهشها)

این کار درست مثل این است که بخواهیم در تعریف گزاره بگوییم «گزاره هر چیزی است که بتواند صادق یا کاذب باشد» عمل مانند کسی است که در تعریف شاه شطرنج می‌گوید «مهره ای که می‌توان آن را کیش کرد» این تعریف آدمی را از توجه به وجوه دیگر شاه شطرنج باز می‌دارد. (بند ۱۳۶ پژوهشها)

(تشبیه نقس نورمن مالکوم ص ۲۷-۲۸-۲۹)

ویتگنشتاین در رساله با ارائه شکل عام گزاره می‌پندارد که می‌توان به واسطه این صورت کلی، کل زبان را در بر دارد و در خود تمامی فضای منطقی را گنجانده است اما وی در دوره دوم این نظریه را رد می‌کند و می‌گوید نیست که هر گزاره ای متضمن کل زبان باشد. بلکه هر گزاره ای متضمن یک «بازی زبانی» است که تنها بخش کوچکی از کل زبان است در نتیجه، این نظریه که «هر صورت گزاره را می‌توان پیش بینی کرد» نیز رد می‌شود و هر صورت جدید گزاره دیگر ترکیب جدیدی از آنچه که قبلاً بوده دانسته نمی‌شود بلکه هر بازی زبانی جدیدی، تجسم شیوه زندگی جدیدی تلقی می‌گردد و صرفاً به معنای آرایش مجدد آنچه که قبلاً بوده نیست.

در واقع هدف W برای ارائه «شکل عام گزاره» و یگانه ثابت منطقی تشکیل زبان ایده آل است که در آن همه چیز آن قدر واضح و روشن است که امکان هیچ گونه سوء فهم و کاربرد ناصحیحی از زبان وجود نداشته باشد. از نظر او برای بدست آوردن چنین زبانی باید زبان طبیعی و روزمره خود را مورد تحلیل منطقی قرار دهیم تا صورت منطقی حقیقی زبان کشف شود. ویتگنشتاین در نقد این ایده آل می گوید که چون در منطق مشاهده می کنیم که همه چیز به نحو دقیق و کامل است و به نوعی حالت ایده آل و آرمانی دارد به این اندیشه می افتیم که «آرمان باید در واقعیت یافت شود.» (بند ۱۰۱ پژوهشها) در حالی که حقیقت این است که آرمان صرفاً در اندیشه ی ماست. و «هرگز نمی توانید از آن بیرون روید، باید همیشه برگردید، بیرونی در کار نیست،... این آرمان.. مانند عینکی است بر بینی ما که هر چه ما می نگریم از طریق آن می بینیم هرگز به فرمان نمی رسد که آن را برداریم» (بند ۱۰۳ پژوهشها) چون، در منطق با گزاره و واژه هایی که ناب و دارای حدود روشن و قطعی هستند. سرو کار داریم، قائل به چنین الزامی می شویم که این حالت ناب بودن و حدود روشن و قطعی داشتن باید در واقعیت هم برقرار باشد (بند ۱۰۵ پژوهشها) اما اگر در زبان با فعل را هر چه باریک نگرانه تر واریسی کنیم ستیز آن با الزامی که ما قابل می شویم تند و تیز تر می شود... ستیزه تحمل ناپذیر می شود، اکنون آن الزام در خطر تهی شدن است.» (بند ۱۰۷ پژوهشها) ویتگنشتاین سپس اعلام می کند که ما با بررسی زبان معمول و بالفعل خود پی می بریم که زبان ایده آل یک آرزوی تهی و پوچ بوده است و آن یگانگی صوری که این زبان ایده آل برای

« جمله » و « زبان » قابل بود دیگر وجود ندارد. « بلکه خانواده ای از ساختار ها است که

کم و بیش به یکدیگر ربط دارند» (بند ۱۰۸)

اما با اعلام تهی بودن زبان ایده آل، منطق نیز اهمیت و ارزش قبلی خود را به عنوان

وسیله ای که به واسطه آن این ایده آل بنا می شود. از دست می دهد. « محور ارجاع بررسی

ها باید بچرخد، اما حول نقطه ی ثابت نیاز واقعی، ( همان ) همچنین آنجایی که

ویتگنشتاین می گوید « ما درباره ی پدیده ی مکانی و زبانی حرف می زنیم، نه درباره ی

یک موجود خیالی غیر مکانی و غیر زمانی. » (همان)

معنی سخنش این است که دیگر برای او زبان یک نظام انتزاعی و مکانیکی اینست آن

طور که در رساله منطقی - فلسفی بود و در آن زبان یک ساخت نظری داشت و توجهی

به کارکرد واقعی و رومره و معمولی زبان نمی شد. حال زبان برای او نظامی زنده و

آمیخته با صورت زندگی است « اما ما درباره آن همان گونه سخن می گوئیم که درباره ی

مهره های شطرنج، هنگام بیان قواعد بازی، نه توصیف خصوصیات فیزیکی آنها » (همان)

در واقع منظور ویتگنشتاین این است که ما باید به کارکرد واقعی و معمولی زبان توجه

کنیم.

همانطور که در بازی شطرنج به کارکرد واقعی مهره ها توجه می کنیم نه به خصوصیت

فیزیکی آنها لذا می گوید: ما دیگر با حالت آرمانی پدیده ها سرو کار نداریم و در

ملاحظات خود به دنبال ارائه ی فرضیه و بتین نیستیم و تنها کاری که قصد انجام آن را

داریم توصیف است که اگر به آن پردازیم و به کارکردهای زبان بنگریم می‌توانیم مسائل فلسفی را حل کنیم. (بند ۱۰۹ PI)

ویتگنشتاین در جای دیگر یک عقیده فلسفی را مطرح می‌کند که به دنبال یک زبان آرمانی است «در فلسفه ما اغلب کاربرد واژه‌ها «آرمانی» مستعد گمراه کردن است و همواره چنین تصویری را در ما ایجاد می‌کند که گویی زبان ایده آل بهتر و کاملتر از زبان روز مره است و «گویی به عهدی منطقه ای است که سر آخر به مردم نشان دهد یک جمله ی درست و حسابی به چه می‌ماند» (بند ۸۱) و ویتگنشتاین در نقد این عقیده این سؤال را می‌پرسد که «منظور از قاعده ای که طبق آن پیش می‌رود چیست؟» (بند ۸۲ PI)

ویتگنشتاین در نقد آن مجدداً تمثیل بازی را ذکر می‌کند و یاد آور قیاس بازی و زبان می‌شود: ما می‌توانیم بازی‌هایی را ملاحظه کنیم که مقید به قواعد نباشد و یا در برخی از بازی‌ها می‌توانیم قواعد آن بازی را در جریان جلو رفتن بازی بسیازیم و یا می‌توان بازی‌هایی را تصور کرد که در جریان می‌توان قواعد آن را عوض کرد. لذا در ادامه قیاس می‌گوییم «کاربرد یک واژه همه جا مقید به قواعد نیست» (بند ۸۴ PI) علاوه بر این می‌گوید خود قواعد نیز دقیق نیستند و حتی ممکن است تفاسیر متعددی از آنها صورت بگیرد. او این را با تشبیه قاعده به یک تابلوی راهنمای جاده توضیح می‌دهد. «آیا تابلوی راهنما هیچ تردیدی در این باره که از چه راهی باید برویم باقی نمی‌گذارد..... و اگر نه یک علامت راهنما بلکه زنجیره ای از علامتها کنار هم یا علامتهای با گچ روی زمین بود. آیا فقط یک راه برای تفسیر آن وجود دارد؟» (بند ۸۵)

نقد نظریه « تعیین معنا»

یکی از مهمترین مقدمات نظریه تصویری که ویتگنشتاین آن را مورد نقد و اعتراض قرار می دهد نظریه «تعیین معنا» است که بر اساس آن « هر گزاره یک معنای کاملاً معین و مشخصی دارد که می توان آن را به روشنی نشان داد» (رساله ۳/۲۵۱)

ویتگنشتاین این ایده را از فزگه به ارث برده و در توضیح آن مثالهایی را ذکر می کند» معنای یک گزاره - آدمی مایل است بگوید - می تواند، البته، این یا آن (نکته) را ناطین بگذارد، ولی خود گزاره، با وجود این، باید یک معنای مشخص داشته باشد. یک معنای

نامشخص - آن به واقع به هیچ رو یک معنا نخواهد بود، آن نظیر این است: یک مرز نا مشخص به واقع به هیچ رو یک مرز نیست، اینجا احتمالاً آدمی می اندیشد. اگر من بگویم « من مرد را به خوبی در اتاق زندانی کرده ام - تنها یک در بازمانده است پس من

او را اصلاً زندانی نکرده ام. زندانی بودن او ساختگی است اینجا آدمی مایل است بگوید:» شما اصلاً کاری نکرده اید» یک حصار روزنه دار همان اندازه خوب است که هیچ حصاری وجود نداشته باشد» ( بند ۹۹ پژوهشها) ک. ت فن ص ۸۲ نظریه تعیین معنا

مقتضی نظریه او در باب زبان است یعنی تلقی ای که او از زبان دارد اقتضا می کند که هرگز باید معنا مشخصی داشته باشد لذا یک « ایده از پیش پنداشته شده می باشد که باید آن را کنار بگذاریم ویتگنشتاین در پاسخ مخاطب فرضی خود که می گوید اگر

مفهومی به عنوان مثال مفهوم «بازی» اینجور تمدید نشده می ماند پس به راستی شما نمی دانید منظورتان از «بازی» چیست می گوید ما می توانیم توصیفی را ارائه کنیم و



منظور آن را بفهمیم بدون اینکه لازم باشد واژه های سازنده این توصیف را یک به یک تعریف دقیق بکنیم، به عنوان مثال « هنگامی که این توصیف را ارائه می کنیم که «زمین پوشیده از گیاهان بود» - آیا می خواهید بگویید نمی دانم درباره چه سخن می گویم مگر آنکه بتوانم گیاه را تصرف کنم.» (بند ۷۰ پژوهشها)

از نظر ویتگنشتاین نا مشخص بودن لبه ها یا مرزهای یک مفهوم و نبود تعریفی دقیق از آن هیچ گونه آسیبی مفهوم به هیچ و مفهوم نیست همانطور که مرز نا معین و مبهم به هیچ رو مرز نیست رد می گردد. در واقع در نظریه تعین معنا به معنای رد آن دقت ایده آل و مطلق است که رساله به دنبال آن بود بر طبق این ایده آل لازمه فهم معنای یک واژه، ارائه تعاریف دقیق از آن است. اما ویتگنشتاین آن را رد می کند زیرا از نظر او ما در زبان واقعی گزاره های زیادی داریم که مبهم و غیر دقیق و نامعین می باشند ولی کاملاً به خوبی به درد اهداف ما می خورند. در ضمن ما هیچ گونه معیار مطلق برای تعیین دقیق یا غیر دقیق بودن چیزی نداریم. زیرا این اصطلاحات، اصطلاحهایی نسبی هستند و دقیق یا غیر دقیق بودن یک عبارت نیز فقط در رابطه با یک هدف یا یک معیار و در درون یک زمینه (با یک بازی زبانی) معین تعیین می گردد. در ضمن ویتگنشتاین با ذکر مثالهایی نشان می دهد که دقت و تعین به معنای داری ربطی ندارد. او اصطلاحات عام و معمولی ای چون مفهوم «بازی» را مطرح می کند و می گوید با وجود اینکه نمی دانیم که این مفاهیم نماینده و معرف چه ابژه هایی هستند ولی باز هم آنها برای ما معنا دار هستند. علاوه بر این ها هر چقدر سعی کنیم که تعریف دقیقی را ارائه دهیم اما باز هم

جای انجام باقی است. او در قالب مثالی این نکته را توضیح می‌دهد، می‌گوید مثلاً اگر کمی بگویید «موب وجود نداشت» این عبارت معانی مختلفی می‌تواند داشته باشد اگر ما به جای نام «موسا» توصیفهای گوناگونی را ذکر کنیم مفهوم و معنای جمله بستگی به آن تعریفی خواهد داشت که ما جایگزین می‌کنیم ما در توضیح ناموسی هر چند تعریف از روی ذکر کنیم باز هم معنا به طور کامل و مطلق دقیق نخواهد شد.

به عنوان مثال اگر منظورمان از موسی کسی باشد که «تورات او را وصف می‌کند» و یا اینکه «کسی است که آنچه تورات درباره موسی گفته است را تا وزیر یاری انجام داده است» اما اینجا این سؤال مطرح خواهد شد که «اما چه مقدار؟» لذا نمی‌توان به آن نفت ایده آل و مطلق مورد نظر رساله رسید. در ادامه اعلام می‌کند که مابقی بدون نیاز این دقت ایده آل و مطلق می‌توانیم معنای واژه را بفهمیم و بر خلاف فرگه مفهوم مبهم بازهم مفهوم است درست همانطور که میزی که یکی از پایه های آن شکسته است هر چند که فایده آن کم است، اما باز هم میز است و لق زدن آن باعث نمی‌شود که بگوییم آن میز نیست. در ادامه سخنان خود این نظریه را که در هر آنچه می‌توان معنای آن را بیان کرد با معنا است و هر آنچه نتوان معنای آن را بیان کرد یاوه و بی معنی است» را نیز رد می‌کند. «آیا با هر گفته شود که دارم واژه ای را به کار می‌بردم که معنایش را نمی‌دانم، و بنابراین یاوه می‌گوییم؟- هر چه مایلید بگویید، اما تا آنجا که مانع آن نشود که واقعیتها را ببینید.... (و هنگامی آنها را می‌بینید خیلی چیزها که نخواهید گفت).»

علاوه بر این، سخنان ویتگنشتاین در این باب دال بر نقدی است بر علیه این نظریه که جمله معنای خود را نشان می‌دهد. این گونه نیست که اگر ما بدانیم که نامهای متشکله جمله به چه اشاره می‌کند آن وقت بتوانیم جمله را بفهمیم صرفاً به این دلیل که جمله معنای خودش را نشان می‌دهد و فهم جمله هیچ ربطی: اوضاع و احوال ندارد. ویتگنشتاین در بند ۵۱۴ پژوهشها مثالی را می‌آورد تا نشان دهد که برای فهم معنای جمله باید به زمینه و موقعیت کاربرد آن توجه کرد. فیلسوف می‌گوید که جمله ی «منی اینجا هستم» را می‌فهمد، چیزی را از آن مراد می‌کند، چیزی را می‌اندیشد- حتی هنگامی که ابدأ نمی‌اندیشد که این جمله چگونه، در چه موقعیتهایی به کار می‌رود. (بند ۵۱۴ پژوهشها) بوخنکی در توضیح می‌گوید به عقیده ویتگنشتاین کاربرد یک واژه یا یک جمله را نمی‌توان فقط با خواندن آن یا شنیدن آن بفهمیم، بلکه باید آن را در همبستگی زبانی یا اجتماعی آن دریابیم.... واژه‌ها به عقیده ویتگنشتاین تنها در شرایط و مقتضیات یا همبستگیهای مشخصی می‌توانند دارای معنا باشد پس آنچه در رساله گفته شده بود که ما می‌توانیم معنای یک نشانه ی جمله ای را بفهمیم بی آنکه برای ما توضیح داده می‌شود، از این نادرست است. صرفاً با نگاه کردن به جمله «من اینجا هستم» نمی‌توانیم بگوییم که این جمله چه کاربردی دارد بلکه باید معنای آن را برای ما توضیح دهند. تنها زمانی معنای این جمله را می‌فهمیم که بدانیم این جمله در چه اوضاع و احوالی به کار می‌رود و در چه شرایطی معنا دارد. لذا معنای آن بستگی به کاربرد شرایط و اوضاع و احوال کاربرد آن دارد (نورمن مالکوم ۳۴) ویتگنشتاین در بند ۷۷ پژوهشها

صریحاً اعلام می کند که این گونه نیست که هر واژه ای معنای معینند داشته باشد. او می گوید آگ ما از خود پرسیم «ما چگونه معنای این واژه (مثلاً «خوب») را یاد گرفتیم؟ از چه جور مثالهایی در کدام بازی زبانی آنگاه برای شما آسانتر خواهد بود که ببینید واژه باید خانواده ای از معناها داشته باشد.» بارد نظریه تعیین معنا، فرض وجود اعیان بسیط نیز تکذیب می گرد چرا که ویتگنشتاین در رساله وجود اشیای بسیط را از ضرورت مشخص و معین بودن معنای جملات مستفاد کرده بوده حال اگر ضرورت آن، توهم فلسفی به حساب می آید آنچه لازم آن نیز هست باید توهم دیگری باشد. از سوی دیگر آنچه که ویتگنشتاین به عنوان «صورت منطقی» رساله مطرح می کند چیزی جز نسبت میان اعیان بسیط نیست لذا بارد ابژه اعیان بسیط، مسأله «صورت منطقی» نیز ناپدید می گردد. مهمترین نقدی که ویتگنشتاین بر ایده «اعیان بسیط» وارد می کند مسئله بساطت و ترکیب آنهاست. از نظر ویتگنشتاین نمی توان به طور مطلق بسیط یا مرکب بودن چیزی را تعیین کرد. او با آوردن مثالهای گوناگونی سعی دارد تا نشان دهد که نمی توان این کار را به طور مطلق انجام داد. او این سؤال را مطرح می کند که «اجزای متشکله ی ساده ای که واقعیت مرکب از آنهاست چه اند؟ اجزای متشکله ی ساده یک صندلی کدامند؟ تکه چوبهایی که صندلی از آن ساخته شده؟ یا ملکولها؟ یا اتمها؟... سخن گفتن مطلق از اجزای ساده صندلی معنایی ندارد.» به نظر ویتگنشتاین قبل از اینکه بخواهیم در مورد بسیط بودن یا مرکب بودن چیزی سخن نگویم ابتدا باید منظورمان را از آنها مشخص کنیم «یعنی کدام کاربرد خاص این ویژه... مورد نظر است» اگر قرار گذاشته شده باشد

که تصویر بصری درخت در صورتی مرکب خوانده شود که فقط تنیدی آن دیده نشود بلکه شاخه ها نیز دیده شوند، آن گاه پرسش « آیا تصویر بصری درخت ساده است یا مرکب» و پرسش «اجزای متشکله ی ساده آن کدامند؟» معنای روشن - کاربردی روشن - می داشتند» ویتگنشتاین پس از اینکه مثال صفحه شطر رنج را نیز در اثبات عدم امکان تعیین بساطت و ترکیب چیزها به طور مطلق ذکر می کند، می گوید: « پرسیدن این که آیا فلان چیز مرکب است؟» بیرون از یک بازی زبانی خاص مانند کار آن پسرکی است که بایستی معلم جواب می داد فعلهای فلان جمله ی خاص در وجه معلوم هستند یا مجهول و داشت به مغز خود فشار می آورد فعل « خوابیدن» به معنی معلوم است یا مجهول ] یعنی مستقل از زمینه ی کاربردی [ در واقع ویتگنشتاین می خواهد بگوید که برای تعیین بساطت یا ترکیب هر چیزی باید به زمینه کاربرد آن واژه به عنوان مثال پرسیم « آیا تصویر بصری این درخت مرکب است یا بسیط» سؤال ما یک سؤال فلسفی خواهد بود که پاسخ درست آن این است «بستگی به این دارد که منظورتان از مرکب چیست ( که البته پاسخ نیست بلکه رد پرسش است)». ک.ت. فن. در این زمینه می گوید: «بسیط» و «مرکب» مانند «دقیق» و « غیر دقیق» واژه های نسبی اند که فقط در یک زمینه است که می توان به نحوی معنا دار از چیزی به مثابه بسیط یا مرکب سخن گفت - در زمینه ای معین، یک چیز را می توان بسیط خواند، ولی در زمینه ای دیگر، همان چیز را می توان مرکب ملاحظه کرد.. نکته این است. بسیط و مرکب بودن، خصوصیات مطلق نیستند که ذاتی خود شیء باشند. ما واژه های «بسیط» و «مرکب» را در شمار بسیاری از نحوه های

گوناگون بسته به زمینه های گوناگون، استعمال می کنیم.... ویتگشتاین سخن گفتن درباره اشیا در عباراتی مطلق، مستقل از هر زمینه ای را اشتباه نمونه دار فیلسوفان می داند. بارد نظریه «بساطت و ترکیب مطلق» نظریه تقسیم گزاره ها به بنیادین و مرکب نیز برچیده می شود ایده گزاره های بنیادین که بر اساس آن این گزاره ها متشکل از اسامی هستند. و هیچ گونه رابطه ای میان این گزاره ها وجود ندارد و مستقل از یکدیگر می باشند دارای نقض و اشکالاتی بود که از آن جمله می توان به این اشکال اشاره کرد که ما نمی توانیم رابطه تضاد و مغایرتی را که میان دو گزاره « a قرمز است» و « a سبز است» را از طریق تحلیل درجه گزاره های بسیطشان و « نشان دادن این امر که یکی از آن گزاره ها شامل گزاره بنیادی است که متضاد و مغایر با گزاره بنیادی حاصل از تحلیل گزاره دیگری است» نشان داد و این بر خلاف آن چیزی است که در رساله گفته می شود. به بیان دقیق تر ما می توانیم کل احکام مربوط به رنگها را به عنوان مجموعه ای لحظ کنیم، درست همانطور که می توانیم علایمی را که در لبه خط کش قرار گرفته اند را به عنوان مجموعه ای تلقی کنیم و همانطور که به هنگام اندازه گیری شی ای ما مجموعه ای از احکام درباره طول آن شیء را می توانیم مطرح کنیم. اما آنچه که صحیح است می گوئیم و فهم صحت آن به معنی فهم نادرستی بقیه احکام در این زمینه است، این امر در مورد احکام مربوط به رنگها نیز صدق می کند. ما می توانیم مجموعه این احکام را لحاظ کرده و حکم درست درباره رنگ شیء مورد نظر را ارائه کنیم و فهم صحت این گزاره در واقع به معنی فهم نادرستی بقیه احکام در مورد رنگ آن شیء خواهد بود.

## رد روش تجزیه و تحلیل

بارد نظریه جوهر گرایانه، نه تنها اولیه ویتگنشتاین دربارهٔ زبان مورد تحول و دگرگونی قرار گرفت بلکه روش مورد نظر رساله، ضعیف، روش تجزیه و تحلیل نیز مورد حمله قرار گرفت زیرا «آن نوع تجزیه و تحلیل همیشه در پی ارائه ی تعریف است. اما فرض این که همیشه معنا را می توان در تعریف گنجاند. مرتکب شدن یکی از آنه دو خطاست که او در جوهر گرایی تشخیص داد. چون فرض بر این است که اشیایی که کلمه ای بر آنها دلالت می کند، دارای عامل مشترکی هستند نه این که، مانند چهره های اعضای یک خانواده به هم شبیه باشند. برای سنجیدن اثر این حرکت دوم ضد جوهر گرایی کافی است بینیم تا چه حد تبیین اختلاف ها و شباهت های میان چیزهایی که مردم می گویند با تعمیم این تبیین به تعریف ها و هم ارزی های منطقی از دست می رود مثلاً اختلافی وجود دارد بنی همانستی در حوزه اعیان با همانستی در حوزه احساس. ام این معیارها طبیعتاً در تعریفات «احساس» و «عین مادی» ملحوظ نیستند.» یکی از مفسرین ویتگنشتاین معتقد است از آنجا که ویتگنشتاین در بندهایی از پژوهشها (بند ۹۰ و ۹۱) می گوید که گاهی سود فهم ها را «می توان به وسیله جایگزین کردن یک صورت بیان به جای صورت دیگر، برطرف کرد. این را می توان «تحلیل صور بیا نمان خواند» ( بند ۹۰) بنابراین تحلیل در برخی از موارد مفید است اما آنچه که ویتگنشتاین آن را مورد نقد قرار می دهد «صور بیشتر تحلیل شده» یک بیان را می توان بیشتر و بیشتر تحلیل کرد تا جایی که ما به یک «تحلیل نهایی» برسیم که بیان در آن کاملاً روشن گردیده و همه

ابهامها زدوده می شوند.» در واقع می توان گفت که تحلیل مورد نقد، تحلیلی است که در نهایت به یک حالت دقیق بدون کامل خواهد رسید که بر اساس آن معنای هر گزاره را می توان گزاره های مرکبی که امور واقع مرکب را توصیف می کنند به بسیط ترین فاکتها را توصیف می کنند. در ضمن روند تحلیل نه تنها در مورد جملات و روشن تر کردن معنای آنها همواره کار ساز نیست، بلکه در مورد واژه ها و مفاهیم مرکب نیز این گونه است زیرا همواره این گونه نیست که بتوان در مورد مفاهمی و واژه های مرکب، تحلیلی را بر حسب واژه ها و مفاهیم بسیط تری اجرا کرد زیرا به عنوان مثال مجموعه هییی از قبیل «معنی» «تفکر» گزاره ، عدد، بازی و .... را نام برد که چون صریحاً بسایط را نامگذاری نمی کنند لذا باید آنها را لاز جمله امور مرکب به شمار آورد. اما درست نیست که چنین محمولهایی باید تحلیلی بر حسب محمولهای بسیط تری داشته باشند. خود ویتگنشتاین پس از بازگشت مجددش به فلسفه اعتراف می کند که عقیده اولیه ی وی در باب روش تحلیل و امکان تحلیل کامل هر گزاره به گزاره های بنیادین عقیده نادرست بود و در گفتگویی با شلیک و وایزخان (۱۹۳۱) به این نکته اعتراف می کند «(من تشخیص دادم که ما نمی توانیم درباره صودر گزاره های بنیادین، فرضهای پیشینی بسازیم، ولی با وجود اینکه فکر می کردن که ارائه ی فهرستی از گزاره های بنیادین زمانی ممکن خواهد بود. تنها در سالهای اخیر است که خود را از این اشتباه رهانیده ام..» ویتگنشتاین در کتاب پژوهشهای فلسفی در بندهای مختلفی ناکارایی روشن تحلیل در همه موارد را با مثال توضیح می دهد از نظر او نه تنها روش تحلیل در مورد همه گزاره



ها برای تعیین معنای آن گزاره ها کاربرد ندارد بلکه چه بسا تحلیل یک گزاره به گزاره های بسیط تر با عص صعب فهم معنای آن گزاره می شود. (بند ۶ پژوهشها) او مثال « جا روی من آن گوشه است» را ذکر می کند و صریحاً اعلام می کند که این عقیده که جمله تحلیل شده یک گزاره شکل بنیادین آن گزاره است و فقط همان نشان می دهد منظور همان نشان می دهد منظور از گزاره اول چیست، یک عقیده نادرست است. ( بند ۶۳ پژوهشها) علاوه بر این می گوید نه تنها همواره تحلیل معنا را روشن نمی سازد بلکه حتی گاهی اوقات معنا را از بین می برد مثلاً یک پرچم را در نظر بگیرید. به عنوان مثال پرچم کشور خودمان سه رنگ است. ترتیب این رنگها برای خود خصلت کاملاً ویژه ای دارد. حال اگر بخواهیم آن را به اجزاء و عناصر آن تحلیل کنیم، خصلت و معنای ویژه خود را از دست می دهد و یا ویتگنشتاین در همان بند ۹۴ مثال بازی ای را که قبلاً خصوصیت آن را گفته بود، ذکر می کند و معتقد است که اگر بخواهیم آن را تحلیل کنیم دیگر آن بازی نخواهد بود بلکه در صورت تحلیل، یک بازی زبانی دیگری خواهد بود هر چند که با باریبی اول مربوط باشد. ( بند ۶۴ پژوهشها)

یکی دیگر از اهداف مهم ویتگنشتاین در رساله

ترمیم مرزی قاطع و محکم میان کاربردهای صحیح و ناصحیح زبان بود. او حال که نظریه جوهرگرایانه و همچنین نظریه تعیین معنا رد می گردد. دیگر جستجوی چنین هدفی نیز بی معنا خواهد بود. زیرا بنا به دو نظریه مذکور ما می توانیم تعریف دقیق و واضحی را از واژه ها ارائه کنیم. اما بارد امکان ارائه تعریف دقیق دیگر نمی توان مرز

قاطع و دقیقی را ترسیم کرد. ویتگنشتاین به واسطه مثال «بازی» و مفهوم «عدد» اعلام می کند که نمی توانیم این دو مفهوم را محدود در مرزهایی دقیق و قاطع کنیم» بند ۶۸ مفهوم «بازی» چگونه محدود می شود؟ چه چیز هنوز بازی شمرده می شود و چه چیز دیگر نه؟ آیا می توانید مرزی را ارائه کنید؟ نه...» در ادامه سخنان خود این مطلب را بیان می کند که گویا از زبان مخاطب و یا معترض فرضی بیان می شود. «اما در این صورت کاربرد واژه بی قاعده است، «بازی» ای که با آن می کنیم بی قاعده است، در پاسخ به این اعتراض می گوید «همه جا در احاطه ی قواعد نیست، اما برای این هم که در تنیس توپ را چه چقدر با به چه شرطی می توان بالا انداخت قاعده ای نیست، اما تنیس با هم ی اینها یک بازی است و قاعده هایی هم دارد.» با وجود تغییراتی که در آراء اولیه رخ داده است اما می توان گفت برخی از آراء وی با اندکی تغییر همچنان پابرجاست یکی از این نکات که تا حدودی نظریات ویتگنشتاین در باب فلسفه و مسائل آن و چگونگی پیدایش و حل آنها است. و ویتگنشتاین در دوره دوم این نظریه رساله را که وظیفه فلسفه را کشف ساختار واقعی و منطقی زبان می دانست که در زیر سطح ظاهری و دستور زبانی زبان پنهان گشته است را رد می کند و می گوید وظیفه فلسفه توضیح یا استنتاج چیزی نیست بلکه فقط همه چیز را پیش روی ما قرار می دهد... چون همه چیز آشکار و در معرض دید است، چیزی برای توضیح نمی ماند. چون قبلاً آنچه پنهان است برای ما هیچ جالب نیست (بند ۱۲۶ پژوهشها) علاوه بر این او دیگر نمی گوید که صرفاً یک روش برای حل مسائل فلسفی وجود دارد ( بر خلاف رساله) بلکه به روشهای متعددی برای این کار

قائل است درست همانطور که شیوه های درمانی متفاوتش وجود دارد. به همین لحاظ فلسفه را نوعی روش درمانی می داند ( بند ۱۳۳ پژوهشها) اما با وجود این اختلافات، باز هم مانند گذشته مهمترین عوامل پیدایش مسائل فلسفی را توهمهای دستور زبانی و همچنین بیرون رفتن از حد و مرز زبان و تفسیر نادرست شکلهای زبان می داند. او این نظریه که « زبان ( یا اندیشه ) چیزی است یکتا را یک خزانه اشتباه می داند که « آفریده توهمهای دستور زبانی است» (بند ۱۱۰ پژوهشها) به همین خاطر است که فلسفه را این گونه معرفی می کند «فلسفه نبردی است علیه جادو شد شعور ما به وسیله ی زبان» ( بند ۱۰۹ پژوهشها) علاوه بر اینها او گرایش آدمی را به ارائه ی توضیح و تبیین و نظریه پردازی را نیز از عوامل مهم پیدایش مسائل فلسفی می داند. این گرایش در آدمی موجب پرسشهای بی پاسخی می شود که به نمی دانم و سرگردانی فلسفی ختم می شود و حل صحیح آن را فقط در توصیف زبان در حال کاربرد می داند. او در این زمینه آگوستین را مثال می زند که این گرایش در او باعث پرسش این سؤال شده است که «زمان چیست؟» از آنجا که ویتگنشتاین بهترین راه حل مسائل فلسفی را توصیف زبان در حال کاربرد می داند می گوید « بنابراین واری ما یک واری دستور زبانی است - چنین واری هایی با روشن کردن بد فهمی ها بر مساله ی ما روشنایی می افکند. بد فهمی های مربوط به کاربرد واژه ها، که از جمله ناشی از برخی شباهتها بین شکلهای بیان در مناطق متفاوت زبان هستند» ( بند ۹۰ پژوهشها)

هر آنچه تاکنون گفته شدن اکثریت بخشهای از پژوهشهای فلسفی و آثار دوره متأخر بودند که به گفته خود ویتگنشتاین لازم است که آنها را در زمینه رساله مطالعه کرد به همین خاطر ما نیز بحث تطبیقی در آن زمینه ها داشتیم. مهمترین نظریات دوره متأخر در باب زمان تحت عنوان های «بازی های زبانی» دو نظریه کاربردی و «شباهت خانوادگی» است که تا حدودی در ضمن مطالب مطرح شدند. اما یکی از مطالب که بهتر است بگجوییم یکی از مطالب جدید و نو این دوره، بحثی است که ویتگنشتاین درباره زبان خصوصی مطرح کرده است که مختصراً در این بخش مطرح می شود تا در بخش مربوطه بحث تفصیلی آن ارائه گردد.

بحث استدلال زبان خصوصی یکی از بحث برانگیزترین مسائل پژوهشهای فلسفی است که مفسرین آثار ویتگنشتاین، نظریات متعددی را در این باب مطرح کرده اند که می توان تفسیر دیوید پیرس و ساموئل کریپکه را از معروفترین آنها نامید که هر یک در کتابهای تفسیری خود بخش عظیمی از کتاب را بحث استدلال زبان خصوصی اختصاص داده اند. بحث استدلال زبان خصوصی در واقع نتیجه نگرش و رویکرد جدید ویتگنشتاین نسبت به زبان است بر اساس آراء دوره دوم، نظریه کاربردی و بازی های زبانی، معنای یک واژه چیزی جز کاربرد آن نیست. لذا برای یافتن معنای یک واژه بهتر است که به کاربرد آن واژه در زمینه خاص آن توجه کرد. زمینه ای که وابسته به رفتارهای کاملاً جمعی و نحوه زیست ماست. نظریه کاربردی متضمن تأکید بر ویژگی جمعی زبان است زیرا ما کاربرد واژه ها را از دیگران می آموزیم و در ارتباط با دیگران است که زبان را به کار

می‌بریم. مفسران بحث زبان خصوص ویتگنشتاین را در رابطه با دو نکته مطرح کرده‌اند که اولی در باب « پیروی از قاعده است و دیگر در باب « زبان مبین احساسات » برحسب نکته اول، « ویتگنشتاین استدلال می‌کند که زبان برای اینکه اصولاً معنایی بدهد باید از بعضی از قواعد پیروی کند. او پاره‌ای از معیارهای اینکه قاعده یا پیروی از قاعده عبارت از چیست. خواهی نخواهی، جنبه اجتماعی دارند، بنابراین ویتگنشتاین به این نتیجه می‌رسد که چیزی به نام زبان خصوص وجود ندارد، همانطور که قبلاً نیز گفتیم از نظر ویتگنشتاین متأخر زبان دسته اعمال یا فعالیت‌هایی است که بوسیله قواعد معینی مصدود می‌شود. از نظر ویتگنشتاین « دلیل اینکه الفاظ می‌توانند به صورت واقعی استعمال شوند آن است که قواعد وجود دارند که می‌توانند به صورت بین‌الذهای-عمومی-مورد بررسی مجدد واقع شوند. » حالا پیروی از قواعد عمومی و جمعی است که می‌توانیم واژه‌ها و جملات را به نحو صحیحی به کابریم و به واسطه همین قواعد است که می‌توانیم تشخیص رسیم که آیا کسی کاربرد صحیحی از زبان داشته است یا نه. از آنجا که قواعد امور شخصی و خصوصی نیستند بلکه خصلت جمعی دارند لذا پیروی از قواعد نیز خصلت فردی یا شخصی نخواهد داشت- ما پیروی از یک قاعده را از دیگران می‌آموزیم ما نمی‌توانیم بگوییم که شخصی که جدای از جامعه قاعده‌ای خاص را برای خود تصور کرده و بر طبق آن زبانی خصوصی را برای خود ایجاد کرده است یک زبان حقیقی را به کار می‌برد. از نظر ویتگنشتاین زبان خصوصی این شخص اصلاً نمی‌تواند زبان معنی حقیقی کلمه باشد. نکته دیگری که بحث زبان خصوصی با آن

ارتباط تنگاتنگی دارد. بحث معین احساسات است. گروهی از مفسرین معتقدند که «اما بحث ویتگنشتاین درباره زبان خصوصی به بحث درباره مسأله ای است جدا از مسأله ی پیروی از قواعد،؟؟ چون راه حلی که او برای مسأله پیروی از قواعد پیدا کرده در عین حال راه حل مسأله زبان خصوصی هم است از این جهت این مسأله با هم مرتبط می شوند مسأله زبان خصوصی عبارت از این است که آیا امکان دارد زبانی وجود داشته باشد که این واژه هایی را در آن برای نامیدن حسیات خصوصی خودم بکار ببریم، اما به نحوی که هیچ کس دیگر قادر به فهمیدن آنه واژه ها نباشد، چون آن واژه ها بر حسب تجربه های خصوصی من که فقط خودم معلوم اند مصداقاً تعریف می شود؟» از نظر ویتگنشتاین اساساً داشتن چنین زبانی برای ما مقدمه نیست. او از طریق برهان خلف وارد می شود و می گوید اگر ما چنین زبانی داشته باشیم و در آن صورت نمی توانیم میان کاربرد واقعاً صحیح واژه و پندار کاربرد صحیح آن تمیز بگذاریم. در نتیجه دیگر نمی توانیم درباره صحیح و ناصحیح سخن بگوییم. پاسخ ویتگنشتاین در برابر یان پارا رکس آن است که قواعدی بر کاربرد ه م الفاظ، از جمله الفاظ مبین احساسات درونی ما حکم است این قواعد، قواعد همگانی و اجتماعی است که ما آن را از دیگران و در صفحه جامعه یاد می گیریم. از آنجا که هم الفاظ و هم استعمال درست و مفید آنها پدیده های اجتماعی اند که از دیگران می آموزیم و معیار سنجش معنا نیز معیاری اجتماعی است لذا زبان خصوص امکان ندارد.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandooon.com](http://www.kandooon.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1  
Directory:  
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application  
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm  
Title:

Subject:  
Author: SinaSoft  
Keywords:  
Comments:  
Creation Date: 4/11/2012 8:45:00 PM  
Change Number: 1  
Last Saved On:  
Last Saved By: hadi tahaghoghi  
Total Editing Time: 0 Minutes  
Last Printed On: 4/11/2012 8:45:00 PM  
As of Last Complete Printing  
Number of Pages: 30  
Number of Words: 6,001 (approx.)  
Number of Characters: 34,208 (approx.)